

برخی اصطلاحات در عین داشتن کاربردهای عامیانه، واجد بار معنایی روشن و دقیقی هستند و قابلیت آن را دارند که در بحث‌های دقیق علمی نیز به کار گرفته شوند. در این مقال ضمن تلاش برای بازیابی مفهومی اصطلاح «دین‌گریزی»، نشان داده می‌شود که این تعبیر تا چه حد قادر است منظومه ما را ذیل بحث‌های دینداری کامل نماید. دین‌گریزی به مثابه مصداقی از تغییرات چهارگانه این حوزه، پدیده‌ای رو به گسترش است و لازم است مطالعات همه‌جانبه‌ای در سطح مفهومی و نظری و میدانی آن صورت گیرد. حاصل کار در اینجا، بازیابی و افراز مفهومی آن بوده است و نیز ارائه مدلی تبیینی به منظور فراهم‌آوری مقدمات لازم برای مطالعات میدانی و مداخله در واقعیت. ■ واژگان کلیدی:

پیروی دینی، دینداری، ایدئولوژی، دین، شبه دین، جنبش‌های دینی جدید

مدلی برای مطالعه «دین‌گریزی» در ایران

علی‌رضا شجاعی‌زند

استادیار دانشگاه تربیت مدرس
Shojaeez@modares.ac.ir

بیان مسئله

در مرور و بررسی همه‌جانبه «دینداری»، پس از واکاوی و تشریح مفهومی آن، به واقعیتی به نام «دیندارشدن»^۱ می‌رسیم.^۲ منظور از آن، وضعیتی است که آحاد انسانی به هر طریق، تعلق خاطری نسبت به دین و البته به دین مشخصی پیدا می‌کنند و در مقام پیرو، خود را ملزم به متابعت از تعالیم و فرامین آن می‌یابند. دیندار به‌مثابه انسان و دینداری به‌مثابه یک پدیده انسانی نمی‌تواند از مقتضیات حاکم بر حیات دنیوی بشر فارغ باشد و بیرون بماند؛ از همین‌رو ناپایداری و تغییر، همچون هر پدیده دیگری دامن آن را نیز می‌گیرد و این به‌رغم ذات و جوهر پایداری است که نوعاً در ادیان هست و بر صیانت از آن اصرار می‌ورزند و پیروان خویش را نیز بدان فرامی‌خوانند.^۳

پس دینداری، صرف‌نظر از مسیر و روند شکل‌گیری اولیه آن، همواره با عارضه تغییر مواجه است و با شناختی که از انسان و وجود دنیوی او داریم، به‌نظر می‌رسد که هیچ‌مفردی هم از آن نباشد. این عارضه را حسب موضوعش می‌توان در دو دسته از هم تفکیک کرد: «تغییر دین»^۴ و «تغییر دینداری». صورت تفصیل‌یافته این انقسامات که جایگاه دین‌گریزی را در منظومه بحث‌های مرتبط نشان می‌دهد، در جدول زیر آمده است:

جدول ۱: بحث‌های حاصل از عارضه تغییر

شاخه‌های بحث	موضوع تغییر
دین‌گریزی	دین
دین‌گزینی ^۵	
نوع دینداری	دینداری
میزان دینداری	

1. To Become Religious

۲. برای تفصیل درباره «دیندارشدن»، نک: شجاعی‌زند، ۱۳۹۱.
۳. برای تفصیل درباره «ذات‌انگاری دین»، نک: شجاعی‌زند، ۱۳۹۲.
۴. منظور ما از «تغییر دین» (Change of Religion) به‌جز «تغییرات در دین» (Changes in Religion) است. در حالی اولی ناظر به موضوع «پیروی» است و ترک و تعویض کلی آن دین را مطرح‌نظر دارد که دومی ناظر به «مداخلات تفسیری» است و موجب تغییراتی در محتوای آن دین می‌شود. به همین‌رو آن را ذیل مطالعات دینداری آورده و از آن به «تغییر در پیروی دینی» (Change of Religious Adhesion/ Religious Affiliation) تعبیر کرده‌ایم.
۵. منظور از «دین‌گزینی» در اینجا همان «تغییر کیش» (Conversion) است که برای جلوگیری از خلط احتمالی‌اش با «تغییر دین»، استفاده از آن را مرجح دانستیم.

قبل از واکاوی مفهومی دین‌گریزی و نشان دادن ابعاد و سویه‌های مختلف آن، جا دارد در باب اهمیت و دلایلی که باعث شده تا به یکی از موضوعات مورد اعتنای طرف‌های نابه‌هم‌سو تبدیل شود، اشاراتی داشته باشیم.

دین‌گریزی از آن دسته موضوعاتی است که توجهات بسیاری را در چند سده اخیر به‌سوی خویش جلب کرده و خود را به‌عنوان یک مسئله جدی و بلکه اصلی به‌چشم کشیده است. حجم بحث‌های صورت گرفته درباره «عرفی‌شدن» و مقالات نگاشته‌شده درباره «معنویت‌گرایی‌های جدید»، گواه روشن این مدعا است.^۱ این بذل توجه را نمی‌توان و نباید تنها به حساب دینداران و محافل دینی گذارد؛ زیرا به جز دل‌نگرانی‌های مؤمنانه، از اهمیتی برخاسته که دین در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها داشته است و دارد. دین‌گریزی به‌دلیل نقش تعیین‌کننده و تأثیرگذار دین در گذشته، اینک حکم شاخصی را پیدا کرده که به‌واسطه آن می‌توان تحولات اجتماعی - فرهنگی جوامع را رصد کرد و تحلیل نمود. به همین دلیل نیز جریانات بس متنوع و مغایری از بین «دینداران» و «دین‌پژوهان بی‌طرف» و «مروجان دین‌گریزی» را به خود مشغول داشته است تا در اطراف آن به تأمل بپردازند. شکل‌گیری این اهتمام فراگیر مؤید آن است که مسئله‌شدن پدیده‌ها بیش از آنکه تابع ارزش‌گذاری‌های^۲ ما نسبت به اوضاع باشد، ناشی از ارزیابی^۳ ما از روند تغییرات است؛ یعنی تابع تشخیص ما از کم و کیف اتفاقات در حال وقوع است، صرف نظر از خوشایند و ناخوشایند بودن آنها. همین موجب آن است که ادراک و احراز مسئله‌مندی، از سوگیری‌های رایج تا حدی مصون بماند.^۴ پس می‌توان گفت که مسئله‌بودن و مسئله‌شدن دین‌گریزی بیش از هر چیز، از گستردگی و شتاب آن و همچنین از عمق آثار و پیامدهایی که در جامعه ایران داشته و خواهد داشت، ارتزاق می‌کند. با وصف این، آن دسته از آسیب‌هایی که نوعاً دامن موضوعات ارزشی و موضع‌برانگیزی نظیر دین را

۱. برای تفصیل درباره «عرفی‌شدن و جنبش‌های دینی جدید»، نک: شجاعی‌زند، ۱۳۸۱ و ویلسون و کرسول، ۱۹۹۹.

2. Evaluation

3. Assessment

۴. تمایز‌گذاری و بر میان «داوری ارزشی» (Value Judgment) و «ربط ارزشی» (Value-Relevance) و تجویز دنبال کردن ترجیحات ارزشی در دومی را غالباً ناظر به انتخاب «موضوع مطالعه» گرفته‌اند. (کوزر ۱۳۸۰: ۳۰۶-۳۰۱) معمول انتخاب ارزشی موضوع یک مطالعه اما دو تا است: «تشخیص مسئله‌مندی» و «تعیین اولویت مطالعاتی». به‌نظر ما صائب‌تر آن است که جواز وبری مداخله ارزش‌ها را تنها به دومی تسری بخشیم تا تعریف و تشخیص مسئله همچنان با معیارهای فراگیر علمی صورت گیرد.

می‌گیرند، در اینجا نیز کمابیش حضور دارند و اثر خود را بر بزرگنمایی یا کوچک‌شماری واقعیت آن باقی می‌گذارند. ما این قبیل ملاحظات و سوگیری‌های وارده را عمدتاً مربوط به ساحات تحلیل و مداخله می‌دانیم که خود را به سطح توصیف و گزارش‌های واقع نیز کشانده‌اند تا بدین طریق بر اتقان تحلیلی و راهبردی خویش بیفزایند. به‌عنوان مثال برخی با بزرگنمایی در گستره و شتاب دین‌گریزی می‌خواهند چنین القا کنند که این پدیده در یک سراسیمگی بدون بازگشت افتاده است؛ همان سرنوشتی که نظریه‌های عرفی شدن هم پیش از این، آن را ادعا می‌کردند.^۱ رویکردهای همدلانه‌تر و ناخرسند از دچار شدن دین به این سرنوشت، آن را نشانه ناکارآمدی متولیان سنتی دین معرفی می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که انحصار روحانیون در تعلیم و تصدی‌گری دین را باید درهم شکست. از دیگر راهبردهای مشفقانه ابراز شده برای حفظ دین در دنیای جدید، تجویز برخی تجدیدنظرها و اصلاحات لازم عصری در خود دین است تا شاید روند کنونی گریز از آن متوقف شود. همان‌که از آن با تعبیر «تغییر در دین»^۲ یاد کردیم. در پشت این تحلیل‌ها و راهبردهای متنوع، طیفی از سکولارهای فعال تا روشنفکران دینی نشست‌اند و از بزرگنمایی در حجم و اندازه آن نیز امتناعی ندارند. (نک: سروش و دیگران، ۱۳۸۱)

پنهان کردن و مغفول‌گذاری‌های جریان مقابل اما، از تحلیل‌های دیگری تغذیه می‌کند. به‌عنوان مثال از این عقیده برمی‌خیزد که هرگونه دامن‌زدن به این بحث‌ها و برآورد کمی و برجسته‌سازی عددی دین‌گريزان، به قبح‌زدایی از آن می‌انجامد و موجب جری شدن افراد تن‌آسا و کاهل می‌شود و آنان را به‌سوی دین‌گریزی‌های عامدانه و متجاهرانه‌تر تشویق می‌نماید. برخی هم در روش و معیارهای کشف دینداری و دین‌گریزی تردید افکنده و آن را در شناسایی مصادیق واقعی‌شان ناکارآمد دانسته‌اند و بالاخره دسته‌ای که به نفی و انکار هرگونه ضرورتی برای آن رسیده‌اند؛ زیرا معتقدند که نه‌تنها شناسایی و جداسازی افراد با عناوین دیندار و دین‌گریز، که صیانت از دین و مراقبت از دینداری هم خارج از توان و عهده ماست و همان خدای عالم قادری که دین را نازل فرموده، از آن هم صیانت خواهد کرد. واضح است که در بطن تحلیل‌های اخیر که قابل انتساب به طیفی از دینداران سنتی‌تر است، نوعی تمایل برای در پیش گرفتن بی‌اعتنایی نسبت به این پدیده یا لااقل کم‌شماری آن وجود دارد.

۱. برای یک بحث انتقادی در این باره، نک: برگر، ۱۹۹۹ و شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۱۶۰-۱۴۲.

2. Change in Religion

لازمه پرهیز از سویافتگی‌های فوق و در امان ماندن از آسیب‌های احتمالی آنها، بازگشت به همان عهدی است که با «حقیقت» داریم؛ به هر دو معنای «رئالیستی» و «آرمانی» آن. یعنی اعتنای توأمان به حقایقِ تاکنون محقق و بعد از این ممکن‌الوقوع. اعتماد و اتکا به رئالیسمی که به اندازه «واقع‌گریزی»، از «واقع‌پذیری» نیز امتناع می‌نماید و به «مطلوبیت‌های تحقق‌پذیر» نیز به اندازه «واقعیت‌های محقق» اهتمام دارد و فرارفتن از آنچه هست را تنها از مسیر کشف و شناسایی و دست‌کاری در واقعیات پیش از این موجود میسر می‌داند. مطالعه دین‌گریزی بر این اساس، حکم کلان‌پروژه‌ای را پیدا خواهد کرد که شامل اجزا و مراحل زیر است:

۱. بررسی مفهومی: معرفی دین‌گریزی و بیان شاخص‌ها و نشانه‌های آن؛
۲. بررسی توصیفی: احراز دین‌گریزی به‌مثابه یک واقعیت محقق و آشنایی با چندوچون و کم‌وکیف آن در جمعیت و جامعه مورد مطالعه؛
۳. بررسی‌های تطبیقی: مقایسه حال و گذشته ایران و وضع ایران و جوامع دیگر از این حیث به‌منظور کشف و احراز مسئله‌مندی آن؛
۴. مطالعات تبیینی: احصای عوامل مؤثر بر آن و تشریح سازوکار علی آنها؛
۵. مطالعات راهبردی: بررسی راهبردهای مناسب برای مداخله و اصلاح وضعیت موجود در مسیر نیل به مطلوبیت‌ها.

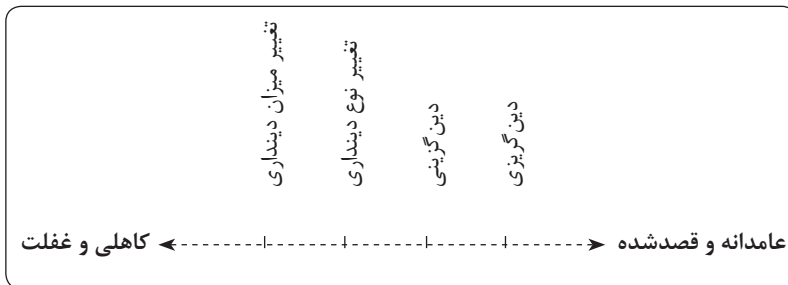
راهبردها نیز در مرحله مداخلات عملی باید براساس گونه‌شناسی از دین‌گريزان طراحی شوند؛ پس قبل از مبادرت به آن، به یک گونه‌شناسی جامع از دین‌گريزان هم نیاز است که به اجزا و مراحل فوق افزوده می‌شود و مراحل فوق را به عدد شش می‌رساند. ما در این مقال تنها به دو مرحله از آن، یعنی مراحل یک و چهار، آن هم به‌نحو اجمال خواهیم پرداخت و ماحصلش نیز به‌جز برجسته‌سازی این پدیده و برخی تدقیق‌های مفهومی، ارائه یک مدل تبیینی خواهد بود. جهش از مراحل میانی و انتقال از مرحله اول به چهارم، بر این «فرض» استوار است که دین‌گریزی در جامعه ایران به یک واقعیت محرز و البته مسئله‌مند نزدیک شده است. استفاده از این فرض به ما اجازه می‌دهد تا اجالتاً و پیش از هر گونه مراجعه نظام‌مند به واقعیت و اخذ تأییدات لازم از آن، به بررسی مفهومی و مطالعه نظری این پدیده در یک فضای ذهنی بپردازیم و مدل تبیینی آن را ارائه نماییم. قالب‌های مفهومی و مدل‌های تبیینی این مزیت را دارند و این فرصت را به محققان می‌دهند که آنها را با کسب هر گونه اطلاعات جدیدی از واقعیت اصلاح و

تکمیل نمایند. این الگو نشان می‌دهد که با وجودی که می‌توان برخی از اجزا و مراحل یک مطالعه جامع را از مسیر تأملات ذهنی به‌دست آورد؛ اما هیچ‌یک از آنها بی‌نیاز از مراجعه و ارجاع به واقعیت نیستند و هر اندازه که این مراجعات دقیق و کامل‌تر باشد، به اتقان مفهومی و اعتبار نظری آن هم افزوده خواهد شد.

واکاوی مفهومی

دین و دینداری بنابر آنچه در فوق آمد، با چهار نوع تغییر مواجه است. از دو نوع نخست به اعتبار موضوعی که معروض تغییر واقع می‌شود، با عنوان «تغییر دین» یاد شد و گفتیم که تعبیر مناسب‌تر آن، «تغییر در پیروی دینی»^۱ است. تغییرات عارض بر دو نوع بعدی را که دامن‌گیر خود دینداری‌اند، «تغییر دینداری» نامیدیم. این دو نوع اخیر همان تغییراتی‌اند که در مطالعات جامعه‌شناختی دین با عنوان «انواع دینداری» و «میزان دینداری» مورد بررسی قرار می‌گیرند. تغییرات در خود دین را که پیش از این بدان اشاره شد، در عداد این تغییرات نیاوردیم؛ چون محل بحث ما در اینجا نبود؛ ضمن اینکه قابل تحویل به همان «تغییر دین» است. مداخلات تفسیری منجر به تغییرات در دین، خصوصاً آنگاه که آزاداندیشانه و قاری‌محور صورت گیرد، در واقع نوعی دین‌سازی است و پیروان آن دین را با این کار، به تغییر آن دین و برگزیدن دین جدید فراخوانده است.^۲ به همین رو تغییرات دینی در همان چهارگونه مذکور محدود و منحصر باقی می‌ماند.

یکی از تفاوت‌های مهم میان این چهار نوع تغییر، «قصدمندی» در آنها است؛ بدین معنا که هر چه از تغییر دین به‌سوی تغییرات دینداری حرکت می‌کنیم، از سهم قصدها کاسته و به‌جای آن «کاهلی و غفلت» می‌نشیند. نمودار زیر این تمایز را بر روی یک طیف نشان داده است:



1. Religious Adhesion/ Religious Affiliation

۲. برای نمونه‌هایی از این رویکرد، نک: سروش ۱۳۷۳ و ۱۳۷۸ و مجتهدشبه‌ستری، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲.

بر این اساس دین‌گریزی را باید نوعی تصمیم آگاهانه و عمل اراده‌شده محسوب کرد که نزدیکی و قرابت بسیاری به دین‌گزینی دارد؛ با این تفاوت که آن، انتقال از یک دین به دین دیگر است و این، ادبار از ادیان به‌سوی ایدئولوژی‌های آشکار و پنهان. به همین‌رو می‌توان کمونیسم و سوسیالیسم را در گذشته و سکولاریسم و لیبرالیسم را در دهه‌های اخیر از بارزترین مصادیق تبلور یافته دین‌گریزی معرفی کرد.

یکی از ابهاماتی که لازم است در تمایز بخشی هر چه بیشتر میان این دو مفهوم برطرف شود، مربوط به مصادیقی است که با عنوان «جنبش‌های دینی جدید» شناخته می‌شوند.^۱ اقبال به‌سوی آنها مصداق کدامیک از این دو تعبیر است و ذیل کدامیک از این دو پدیده باید مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد؟ آنها در عداد دین‌گزینی و تغییر کیش‌اند یا در زمره دین‌گریزی؟ اختلاف و ابهام در این باب، بیش از هر چیز، به درک و تلقی ما از آنها برمی‌گردد و اینکه آنها را دین محسوب نماییم یا شبه‌دین‌هایی که به‌سبب تلاطم‌شان با گفتمان و ساختار مدرن عرضه شده‌اند. بر این اساس آنچه پیش از هر تغییر کیشی از دین به‌سوی شبه‌دین‌های مولود دنیای مدرن اتفاق افتاده، همدلی و همراهی با مدرنیته است و تمکین به درک و تقریری که از نقش و جایگاه دین در زندگی اجتماعی ارائه می‌دهد. به همین‌رو شاید بی‌راه نباشد که این نوع روآوری‌های دینی را هم همان دین‌گریزی محسوب کنیم.

از این بیان به‌علاوه مشخص می‌شود که در بحث دین‌گریزی نیز همانند دین‌گزینی، با دو منزل‌گاه مواجهیم؛ یکی در مبدأ و در موضع «گریز از...» و دیگری در مقصد و در جایگاه «گریز به...». پس نباید آن را به اعتبار ظاهر لفظ، به وارheidن از هرگونه تعلق و اعتقادی تعبیر کرد. به بیان دیگر دین‌گریزی، کمتر به گریز از مطلق دین و مطلق تعلق می‌انجامد؛ بلکه معنی درست‌تر آن، فصل از یکی و وصل به دیگری است. بدین نکته از آن‌رو تصریح شده است که معتقدیم وضعیتی به نام بی‌دینی به معنای دقیق و پایدار آن وجود ندارد؛ در عین حال که ممکن است برهه‌هایی از بی‌دینی گذرا در زندگی هر انسانی پدید آمده باشد. همان که از آن به «بی‌خیالی» و «سرگستگی» یاد می‌شود و

۱. اصطلاح «جنبش‌های دینی جدید» (New Religious Movements) از ویلسون (۱۹۹۹) است، اما از این پدیده با عناوین دیگری نیز یاد شده است. رابرت بلا (۱۹۶۴) تحت عنوان «دین مدرن» (Modern Religion)، مک‌گوئر (۱۹۸۱) با عنوان «ادیان غیررسمی» (Nonofficial Religions) و «ادیان بدلی» (Alternative Religions)، وودهد و هیلاس (۲۰۰۰) با «معنویت‌های زندگی» (Spiritualities of Life) و بین‌بریج (۱۹۹۷) با «جنبش‌های عصر جدید» (New Age Movements) یاد کرده‌اند که با تفاوت‌هایی، بر صورت‌های مختلف دینی در دنیای جدید اشارت دارند. درباره «جنبش‌های دینی جدید» و پیوندشان با مدرنیته، نک: دابلیو، ۱۹۹۹.

به هیچ رو هم قابل دوام نبوده و نیست. چرا که انسان فاقد فلسفه؛ انسان بدون مبنا و چارچوب؛ انسان بدون هدف و غایت و انسان بی‌نیاز از معنایابی برای زندگی و بی‌اعتنای نسبت به این مقولات اساساً وجود خارجی ندارد. آن دسته از انسان‌هایی هم که عملاً در لحظه می‌زیند و روزگار را به بی‌خیالی و «بگذار بشود!» سر می‌کنند؛ یا آنان که محصور بخش نازله وجود خویش‌اند نیز همواره خود را به فرارفتن از آن نوید می‌دهند و اگر هم نتوانند، از آن، فلسفه و مرام جدیدی برای توجیه دیگران و اقتناع خویش می‌سازند و آن را همان منزل‌گاه مقصودی می‌نامند که سال‌ها در طلبش بوده‌اند.

این مدعا درباره دوسویگی دین‌گریزی، همچنان که آمد، ناظر به وضعیت‌های قوام‌یافته و نسبتاً پایدار است و نمی‌توان و نباید آن را با پرسه‌زدن‌های ناشی از تردید و سرگردانی و برهه‌های سرخوشی و بی‌التزامی که ممکن است به سراغ هر کسی بیاید، در تعارض دید و نقض و ابطال کرد. چنین افرادی بالاخره در جستجوی قرارگاه و منزل‌گاهی‌اند و آن با هر مشخصاتی که داشته باشد، همان ایدئولوژی یا شبه‌دین جدیدی خواهد بود که به‌سوی آن می‌گریخته‌اند. در مقابل مدعای دوسویگی که دین‌گریزی را نه وارheidن مطلق، بلکه نوعی دین‌گزینی و تغییر کیش می‌داند؛ از دو مقصد و منزل‌گاه دیگر هم برای دین‌گريزان نام برده شده است که در قالب دین و شبه دین قرار نمی‌گیرند و چنانچه وجودشان احراز شود، می‌توانند مدعای مذکور را درباره وجود سوپه دوم و ماهیت دینی و ایدئولوژیک آن نقض کنند:

۱. گریز از دین به‌سوی تن‌سپردن به حکم «غرایز» و پیروی از اقتضانات طبیعی حیات؛
 ۲. گریز از دین به‌سوی اکتفا به راهگشایی و راهنمایی‌های «عقل»، اعم از فردی و جمعی.
- فرض و طرح این دو منزل‌گاه به‌عنوان مقاصد گریز و روگردانی از دین، در واقع بیانگر وضعیت‌های احتمالی است که امکان صورت‌بخشی به زندگی بدون دین و مرام را مطرح می‌سازد. بدیهی است که با «تصور» ذهنی آنها به‌عنوان قالب‌های احتمالی از صورت‌بخشی به زندگی نمی‌توان مخالفت کرد؛ اما در عمل و در عرصه واقعیت، نمی‌توان هیچ انسان و یا اجتماعی از انسان‌ها را سراغ داد که زندگی خویش را به‌طور خالص و پایدار بر یکی از این دو سیاق استوار ساخته باشد. چون هیچ‌یک تکافوی نیاز و قابلیت‌های وجودی انسان را ندارند و هیچ انسانی هم بدانها اقتناع پیدا نکرده است و نمی‌کند. سرّ ناپایداری و همچنین تمایلی را که در قائلین‌شان برای تحویل بردن آنها به فلسفه و مرام وجود دارد، می‌توان در همین نکته جست که نه‌گریزه و نه عقل محض به تنهایی قادر به رفع نیازهای

وجودی انسان نیستند. اذعان بدان را می‌توان در آرای کانت درباره عقل نظری و عملی و نیاز انسان در بنا کردن زندگی بر هر دو پیدا کرد^۱ و همچنین در نظریه پارتو؛ آنجا که از گزینه به‌عنوان پایه رفتار یاد می‌کند و در عین حال معتقد است که هیچ انسانی آن را بدون دست‌وپا کردن یک‌دسته توجیهات نظری و ارزشی رها نکرده است.^۲ فهم منظور پارتو از نیاز انسان به تثویز رفتارهای غریزی‌اش را می‌توان از این نظریه فوئرباخ به‌دست آورد که می‌گوید: دین، فارق میان انسان و دَد است؛ زیرا به انسان کمک می‌کند تا کنش‌هایی فراتر از رفتار غریزی صرف را تجربه کند.^۳ عدم اقتناع به رفتارهای غریزی و تکاپوهای انسان برای فرآوری از آن، ممکن است به نحو پیشینی باشد و به‌مثابه راهنمای عمل و یا پسینی باشد و به‌منظور توجیه رفتارهای غریزی؛ آنچنان که پارتو می‌گفت. از این اشارات و تصریحات مفهومی این نتیجه نیز به‌دست می‌آید که به‌کارگیری

۱۵

تعبیر دین‌گزینی درباره افرادی که دچار افت در «میزان» دینداری خویش‌اند و یا به‌تبع گفتمان غالب، تغییراتی در «نوعیت» آن پدید آورده‌اند، چندان صائب نیست. در همین راستا و به‌منظور تدقیق مفهومی لازم است میان فردِ واجِد «دینداری سکولار» با کسی که «سکولاریست» است هم تفاوت گذارد. این تفاوت تا به حدی است که اولی را در جرگه دینداران و دومی را در زمره دین‌گريزان قرار می‌دهد.^۴

به‌علاوه نشان می‌دهد که نمی‌توان این پدیده را به استناد دوسویگی مذکور، به دو مرحله متعاقب و دو وضعیت مستقل از یکدیگر تقسیم کرد و دین‌گزینی را صرفاً به اولی اطلاق نمود؛ زیرا در عمل هیچ پیش و پس‌ی میان «گريز از...» و «گريز به...» وجود ندارد و هر دو به نحو کاملاً توبرتو و آمیخته اتفاق می‌افتند.

مدل تبیینی

قبل از مبادرت به ارائه مدل لازم است به چند نکته به‌مثابه اصول موضوعه اشاره نماییم. این نکات تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر ساخت و اجزای مدل خواهند داشت:

۱. البته کانت (۱۳۸۰) در کتاب دین در محدوده عقل تنها، اخلاق و دین را نیز بر پایه عقل بنا می‌کند، در عین حال عقل نظری را برای اداره زندگی ناکافی می‌داند و پای اراده و اختیار انسانی را از یک‌سو و فرض خداوند را برای پشتیبانی از فضیلت و سعادت اخلاقی به‌میان می‌آورد.
۲. نک: آرون، ۱۳۷۰: ۴۸۶-۴۵۴؛ کوزر، ۱۳۸۰: ۵۱۹-۵۱۳ و بودون، ۱۳۷۵: ۱۷ و ۳۱.
۳. فوئرباخ بنیاد دین را در تفاوت ذاتی میان انسان و دَد یافته است و در آگاهی‌یافتن انسان از سرشت ذاتی خود و از بی‌پایانی وجودی خویش. نک: استیلویچ، ۱۳۷۳: ۱۳۵-۱۳۴.
۴. برای تعبیری مثل «دینداری سکولار» و «دینداری لائیک»، نک: نیک‌پی، ۱۳۸۴ و خسروخاور، ۲۰۰۷.

۱. اثر عوامل زمینه‌ای: مدل تبیینی دین‌گریزی اگرچه یک مدل عام است، در عین حال برحسب آنکه ناظر به دین‌گریزی چه گروه و قشری باشد، تفاوت‌هایی پیدا می‌کند. یعنی ترکیب و وزن متغیرهای تأثیرگذار به‌نوعی تحت تأثیر مشخصات و موقعیت افراد دستخوش دین‌گریزی قرار می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد که ویژگی‌هایی نظیر سن و جنس و سطح رفاه و تحصیلات و ذخایر معرفتی و دامنه ارتباطات دین‌گريزان، در ساختار عواملی که آنان را متأثر می‌سازد، دخالت دارد. پس لاجرم مدل ارائه‌شده باید انعطاف لازم را از این حیث داشته باشد و برخی تعدیلات را حسب مشخصات جمعیت مورد مطالعه به خود بپذیرد.

۲. دوگانه‌های کامل‌کننده مدل: تحصیل کفایت و دربرگیرندگی مدل، مستلزم آن است که از قبول هرگونه محدودیت و یک‌سونگری درباره عوامل دخیل در دین‌گریزی اجتناب شود. بر همین اساس لازم دیده شد که آن را با چند دوگانه متصور در این باب تکمیل نماییم تا بر جامعیت و قابلیت‌هایش افزوده گردد:

۲.۱. عوامل درون و برون سیستمی: امروزه با رشد فناوری و تسهیل جابه‌جایی و برقراری ارتباطات گسترده، دیگر هیچ نظام بسته‌ای در عالم وجود ندارد و به همین رو در تبیین تغییرات و رخدادهای واقعه در یک جامعه، نباید به عوامل درونی اثرگذار بسنده کرد. عوامل بیرونی تغییر در برخی از جوامع و برخی شرایط، نقش حتی تعیین‌کننده‌تری دارند و آنها هستند که موجب تحریک و فعال‌سازی عوامل داخلی می‌گردند. این اثر مکمل و توأمان در موضوعات دینی و خصوصاً در پدیده دین‌گریزی به مراتب افزون‌تر نیز هست؛ زیرا مقاصد گریز یا بازگزینی در جوامعی نظیر ما، عمدتاً در بیرون از مرزهاست؛ چه از نوع ادیان باشند، چه از سنخ ایدئولوژی‌ها.

۲.۲. دوهسته‌ای بودن عوامل: عوامل دخیل در دین‌گریزی همچنان که آمد، دو هسته‌ای هستند و از دو سو بر تصمیم و عمل افراد درگیر در ماجرا اثر می‌گذارند. از یک‌جانب، دافعه‌های دین است و موقعیتی که فرد قصد ادبار از آن و ترک آن را دارد و در جانب دیگر، جاذبه‌هایی است در ایدئولوژی و موقعیت جدید که او را به سوی خود فرامی‌خواند. تأثیرات این دو دسته عوامل، «هم‌زمان» است و «هم‌افزا»؛ یعنی از دو جانب مختلف وارد می‌شود و بی‌آنکه لزوماً تعاقبی در بین باشد، یکدیگر را تقویت می‌کنند.

۲.۳. عوامل دلیلی و علتی: اشاره ما به «موقعیت» علاوه بر «دین»، بدین سبب بود که معتقدیم این پدیده بیش از آنکه یک تحول روحی و فکری محض باشد و ناشی از واری‌های اقناعی، یک رخداد اجتماعی است و متأثر از برخی زمینه‌های وادارکننده؛ از این رو

لازم است در کنار دلایل، علل و زمینه‌های اجتماعی مؤثر بر آن نیز مورد بررسی قرار گیرد.^۱ این جداسازی علل از دلایل دین‌گزینی برای تفصیل‌بخشی به عوامل مؤثر بوده است و با وجودی است که می‌دانیم سازوکار اثرگذاری علل، در نهایت از مسیر دلایل عبور می‌کند؛ یعنی خود را در مجموعه دلایل فرد برای ترک دین متجلی می‌سازد. آمیختگی دلایل و علل دین‌گزینی خود را وقتی بیشتر نشان می‌دهد که آن را ذیل بحث‌های گفتمانی و درباره اوساط‌الناس دنبال نماییم؛ زیرا در آنجا کمتر اثری از دلایل به نحو خالص می‌توان یافت.

۴.۲. عوامل درون و برون‌دینی: با اینکه دوگانه دلیلی و علتی به‌نوعی متناظر با عوامل درون‌دینی و بیرونی دین‌گزینی است؛ در عین حال تفاوت‌هایی نیز دارند. بدین معنا که هر یک از اجزای دوگانه اخیر می‌تواند حاوی هر دو جنبه دلیلی و علتی باشد و بالعکس. دین‌گزینی فرد ممکن است هم تحت تأثیر جاذبه‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع غربی باشد و هم تحت تأثیر غنای فلسفی و آموزه‌های ایدئولوژی‌های حاکم بر آن سامان. همین‌طور است دافعه‌های این‌سو که می‌تواند هم ماهیت فلسفی - آموزه‌ای داشته باشد و هم ناشی از عملکرد متولیان دین و مناسبات با دینداران.

جدول ۲: مقولات حاصل از ترکیب و تقاطع دوگانه‌های مذکور

عوامل	دلیلی (وارسی‌های اقلی)		علتی (زمینه‌های واداری)	
	درون سیستمی	برون سیستمی	درون سیستمی	برون سیستمی
درون‌دینی	آموزه‌های دین مورد پیروی	آموزه‌های ایدئولوژی عرضه شده	عملکرد متولیان دین و مناسبات با دینداران	جاذبه‌های فرهنگی اجتماعی جامعه مقصد
برون‌دینی	اوضاع گفتمانی در جامعه مبدأ	گفتمان غالب جهانی	شرایط ساختاری در جامعه مبدأ	ساختار رایج در جامعه مقصد

جداول زیر متغیرهای دخیل در مدل را برحسب آنچه در توضیح دوگانه‌ها آمد، معرفی کرده است. سطوح مختلف دوگانه‌های مذکور که در جدول نخست آمده، بستر ظهور و بروز عوامل مؤثر بر دین‌گزینی است و چنانچه بسط داده شوند و با درجاتی از متغیرهای دخیل در آن همراه گردند، آنگاه به مدل جامع دین‌گزینی خواهیم رسید که در جدول بعدی آمده است:

۱. برای بحثی درباره دلیل (Reason) و علت (Cause) و تمایزات میان آنها، نک: سروش، ۱۳۷۴: ۲۹۱-۳۸۴.

جدول ۳: بستر ظهور و بروز عوامل دین‌گریزی

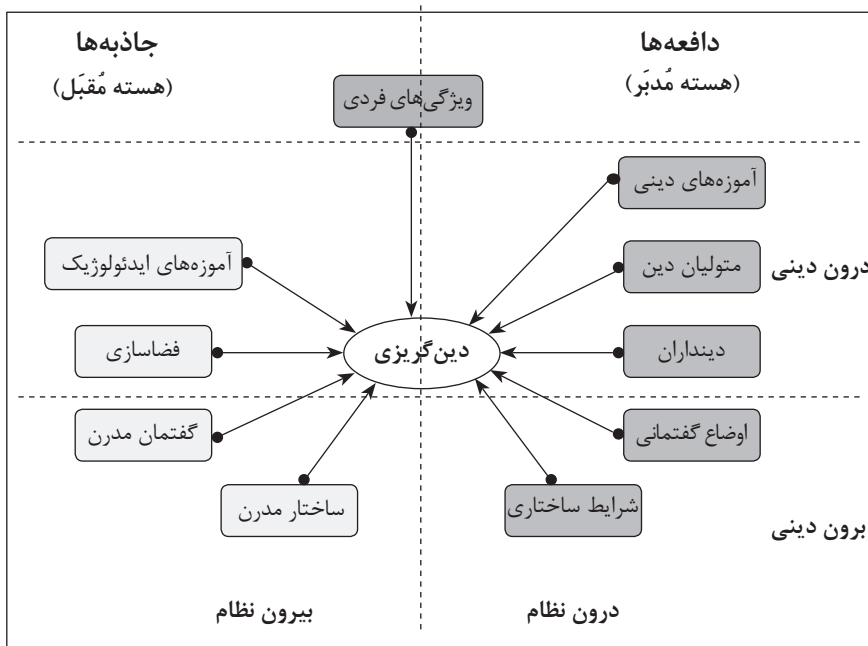
دوگانه‌ها	بستر ظهور و بروز عوامل
درون و برون نظام	جامعه ایران
	فضای جهانی
دوهسته‌ای بودن	هسته مُدبّر
	هسته مُقبَل
دلایل و علل	وارسی‌های اقناعی
	زمینه‌های واداری
درون و برون دین	درون‌دینی
	برون‌دینی

جدول ۴: متغیرهای مؤثر بر دین‌گریزی

سطوح	متغیرها			
	مرتبۀ ۱	مرتبۀ ۲	مرتبۀ ۳	مرتبۀ ۴
درون‌دینی	دین مُدبّر (دافعه‌ها)	دلیلی	آموزه‌های دینی	فلسفه
				فرامین
		علتی	متولیان دین	روحانیت
				دولت دینی
				عامه
	ایدئولوژی مُقبَل (جاذبه‌ها)	دلیلی	آموزه‌های ایدئولوژیک	فلسفه
				راهبردها و رویه‌ها
		دلیلی - علتی	فضاسازی	مراکز دانشگاهی
				محافل روشنفکری
				فضاهای رسانه‌ای
برون‌دینی	درون نظام (جامعه ایران)	دلیلی - علتی	اوضاع گفتمانی	
		علتی	شرایط ساختاری	
	بیرون نظام (فضای جهانی)	دلیلی - علتی	گفتمان غالب	وجه معرفتی
				وجه ایدئولوژیک
علتی		ساختار رایج	الگوی توسعه	
			سبک زندگی	

با استمداد از وجوه حاصل از دوگانه‌هایی که وارد مدل کردیم و متغیرهای ذیل هر کدام، می‌توان مدل تبیینی دین‌گریزی را به صورت شماتیک به نحو زیر ارائه داد:

مدل تبیینی دین‌گریزی



۱۹

ویژگی‌های فردی

یک دسته از عوامل هستند که نمی‌توان آنها را در قالب دوگانه‌های فوق تعریف کرد؛ از آن میان، خصوصیتی است که در فرد درگیر فرایند دین‌گریزی یافت می‌شود و در زمره زمینه‌های مشترک و مساعد تغییرند. پیش از این به برخی از آنها نظیر سن و جنس و سطح رفاه و تحصیلات و ذخایر معرفتی و دامنه ارتباطات و تنوع آن اشاره شد. می‌توان به این مجموعه، ویژگی‌های روانی فرد و تاریخچه زندگی و اهداف و برنامه‌های آینده وی را نیز افزود.

عوامل درون‌دینی

عوامل درون‌دینی مؤثر بر دین‌گریزی، شامل دو هسته مُدبَر و مُقبَل است که اولی حاوی عوامل گریزاننده و دومی شامل مجموعه عوامل جذب‌کننده است. در ناحیه دافعه‌ها به

سه عامل «آموزه‌های دینی»، «متولیان دین» و «دینداران» اشاره شده است که هر یک شامل متغیرهای خردتری‌اند که در ادامه معرفی خواهند شد.

آموزه‌های دینی: منظور از آموزه‌های دینی، مجموعه عقاید و احکامی است که از سوی ادیان ارائه می‌شود و پیروان را به قبول و متابعت از آن فرامی‌خوانند. از آموزه‌ها به منظورهای مختلف، انقسامات گوناگونی ارائه شده است و ما در اینجا به موجزترین صورت آن اکتفا کرده و آنها را در دو دسته «فلسفه» و «فرامین» از هم بازشناخته‌ایم. منظور از فلسفه در اینجا، همان جهان‌بینی است به معنای عام که ساحات عدیده‌ای چون هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی مطمح‌نظر آن دین را شامل می‌شود. این اعتقادات کلان در صورت بسط، شاخه‌های مختلفی درباره مبدأ و معاد، وجود عوالم دیگر، ابعاد غیرمادی وجود انسان، منابع و ابزارهای معرفت و روش‌های خاص تر کسب آن پیدا می‌کند که ممکن است در تأملات عقلی دینداران پرسش‌گر، محل تردید و انکار قرار گیرند و در قیاس با دیگر فلسفه‌های مطرح در این ساحات، از صحت و اعتبار کمتری برخوردار شوند و به یکی از عوامل دلیلی دین‌گریزی بدل گردند.

همین‌طور است فرامین دینی که از حیث موضوعات و میزان تأکید، گستره بس وسیع و متنوعی را دربرمی‌گیرد. یکی از مهم‌ترین تمایزات میان ادیان، پس از جهان‌بینی، دامنه موضوعات و عرصه‌های مورد اهتمام و فرامین ناظر بر آنها است و شدت تأکید و شیوه‌های واداری پیروان به متابعت از آنها. هر یک از این جنبه‌ها به دلایل عدیده می‌تواند محمل و بهانه‌ای شود برای ادبار پیروان از آن دین؛ صرف نظر از اینکه آن بهانه و دلیل تا چه حد عقلی یا عاطفی و روانی باشد و یا برخاسته از واری‌های شخصی و فضا سازی‌های اجتماعی. آنچه بدیهی است و حضور و اثرش در همه موارد محرز شده، مقایسه‌ای است که فرد جستجوگر^۱ با نظائرش در ادیان و ایدئولوژی‌های رقیب صورت می‌دهد. برای همه این موارد با تمام تفاوت‌های احتمالی‌شان، می‌توان شأن «دلیلی» قائل شد؛ چون به جنبه‌های فحوایی دین مربوط می‌شود.

متولیان دین: متولیان دین در جوامعی نظیر ایران کنونی، علاوه بر «روحانیت»، «دولت دینی» را نیز شامل می‌شود و منظور از دولت دینی هم نظام سیاسی حاکم از جمیع جهات است؛ یعنی ساختار و قوانین و کارگزاران و سیاست‌های اتخاذی و پیاده شده. هر تصویر و تحلیلی که پیروان یک دین از متولیان آن داشته باشند، صرف نظر از صحت و سقم

آن، می‌تواند در اقبال یا ادبار به آن دین مؤثر باشد؛ به شرطی که آن را به حساب دین بگذارند. این نتیجه وقتی گرفته می‌شود که پیوند میان دین و متولیان آن از چنان حصر و اطلاقی برخوردار باشد که نشود آن را از این تمییز داد و حسابشان را از هم جدا کرد. «علتی» محسوب کردن این عامل بدان روست که فرض این‌همانی میان دین و متولیان آن، خود تابع عوامل دیگری است که بر فرد در معرض دین‌گریزی اثر گذارده است.

دینداران: به‌جز آموزه‌ها و متولیان، موالیان یک دین نیز می‌توانند با عقاید و اخلاق و احکامی که از آن آموخته و در رفتار و مناسبات‌شان متجلی ساخته‌اند، موجب دین‌گریزی هم‌کیشان خویش شوند. این تأثیر منطقاً مربوط به شرایطی است که خصوصیات دینداران کاملاً منبعث از آن دین باشد و با تعالیم آن انطباق داشته باشد. ماجرا اما در عمل بدین شکل نیست و بلکه به‌خلاف آن است و از علل و اسباب دیگری که چندان هم مربوط به آن دین نیست، نشئت می‌گیرد؛ مثل دین‌گریزی به بهانه وجود شکاف میان عمل و عقیده دینداران و یا متظاهرانه و ریایی بودن رفتارهای‌شان و اکتفای به ظاهر دین و از این قبیل توجیهاات که به فراوانی هم شنیده شده است. در حالی که این نقص و ایرادات، حتی در صورت صحت، به دینداران وارد است و نمی‌تواند و نباید بهانه و توجیهی برای انکار حقانیت آن دین باشد و موجب ادبار از آن گردد. همچنین است وقتی که پای علل اجتماعی دین‌گریزی به میان می‌آید؛ از قبیل احساس فاصله اجتماعی با پیروان آن دین و جامعه‌گریزی به دلایل مختلف. اینجا نیز در واقع علل و زمینه‌های اجتماعی است که بر دلایل توجیهی دین‌گریزی پیشی گرفته و غلبه پیدا کرده است. به همین‌رو نیز این‌دسته از عوامل را علتی محسوب کردیم.

در همین‌جا و ذیل علل دین‌گریزی می‌توان سراغ مقوله «سرایت اجتماعی»^۱ رفت و از طریق آن به بررسی اثر دین‌گریزی دیگران نزدیک، دیگران مهم و دیگران به‌لحاظ کمی قابل توجه پرداخت. از مهم‌ترین دیگران مؤثر در دین‌گریزی، نخبگان اجتماعی‌اند؛ خصوصاً آن‌دسته که از محبوبیت و اعتبار اجتماعی شایانی برخوردارند. روشنفکران دینی شاید از پیچیده‌ترین عاملان مؤثر در این‌دسته باشند؛ زیرا بی‌آنکه خود لزوماً بدان مایل یا دچار باشند؛ می‌توانند جوانان نوجو را بدان‌سو سوق دهند. آنان با تحدی به متدین‌دین و ایجاد تردید در اعتبار و اطلاق آن و رخنه در نفوذ و اقتدار متولیان حاکم، نقش سکوی پرتاب به همان نظر و نتیجه‌ای را ایفا می‌کنند که خود از قبول آن پرهیز دارند.

اثر این گروه بر دین‌گریزی جوانان را باید بیشتر در اعتنا و اهتمامی جست که به هسته دوم ماجرا دارند و همان را هم مبنای بازاندیشی در دین و دینداری سنتی قرار داده‌اند. عوامل درون‌دینی در هسته دوم: عوامل درون‌دینی مؤثر بر دین‌گریزی در هسته جاذب را ما در اینجا چندان باز نکرده‌ایم و تنها به ذکر دو عامل مهم‌تر که یکی دلیلی‌تر و دیگری کمتر اکتفا نموده‌ایم.

آموزه‌های ایدئولوژیک: ظرفیت‌های معرفتی مندرج در آموزه‌های ایدئولوژیک، اعم از آنچه ممکن است در بنیان‌های فلسفی آن وجود داشته باشد و همچنین ارزیابی صورت گرفته از قابلیت‌های آن در معنا و کیفیت‌بخشی به زندگی، شاید تنها جنبه‌های دلیلی هسته جاذب باشند؛ زیرا بقیه عوامل قابل احصا در این هسته، عمدتاً علتی‌اند و بر روی آن دسته از دین‌گریزانی اثر می‌گذارند که سهم عقل و اندیشه در تصمیم و عمل‌شان کمتر از بقیه عناصر است و با انگیزه‌هایی به غیر از جستجو و نیل به حقیقت بدین کار مبادرت کرده‌اند. تأمل‌های بازاندیشانه و تلاش‌های جستجوگرانه اگر مبتنی بر انگیزه نیل به حقیقت و متکی بر دلایل عقلی باشد؛ صرف‌نظر از نتیجه آن، منطبق با تعالیم ادیان توحیدی، خصوصاً اسلام است. اسلام با اعتمادی که به حقیقت و حقانیت خود دارد، مخاطبان بالغ خویش را به چنین ورطه‌ای می‌اندازد و به اتخاذ چنین راهبردی توصیه می‌کند؛ زیرا معتقد و مدعی است که در یک احتجاج همه‌جانبه عقلی و به دور از اغواهای نفسی و نطقی و فضاسازی‌های گمراه‌کننده، بر رقبای دینی و مرامی خویش پیشی خواهد گرفت و جستجوگران واقعی حقیقت را به صراط مستقیم رهنمون خواهد ساخت. البته دستورات فقهی و کلامی درباره عامه مؤمنان و فرزندان‌شان تا قبل از بلوغ فکری و روحی، قدری متفاوت و محافظه‌کارانه است و در همان حال، قابل درک و دفاع^۱. زیرا می‌توان چرایی احکام محتاطانه اسلام در این باب را با استمداد از اصول روان‌شناسی و دانش جامعه‌شناختی تبیین کرد و توضیح داد.

فضاسازی: فضاسازی را به‌عنوان یکی از عوامل درون‌دینی، منحصراً در ناحیه جاذبه‌های دین‌گریزی یافته‌ایم. کارکرد آن، مقبولیت‌بخشی به موقعیت و منزل‌گاهی است که افراد را در فرایند گریز به سوی خود خوانده است. اگر گریز از موقعیت و منزل‌گاه قبلی به سبب تجربیات زیسته و تا حدی عینی بوده باشد، در اینجا اما به واسطه فضایی است که به نحو

۱. نگاه کنید به توصیه‌های تربیتی اسلام و همچنین احکام مربوط به کتب ضاله و مبانی اجتماعی صدور حکم ارتداد.

خودبه‌خودی یا برنامه‌ریزی‌شده برای اغوا و جذب افراد ساخته شده است. فضاسازی را باید جایی در میانه عوامل دلیلی و علتی و حتی در میانه عوامل درون و برون‌دینی فرض کرد و به همین‌رو قرار دادن آن ذیل عوامل درون‌دینی با قدری تسامح همراه است؛ زیرا عنصر جذب در خود دین یا ایدئولوژی نیست، بلکه در تبلیغ و ترویجی است که برای آنها شده و ممکن است برای جلب نظر مخاطبان هم از هر شیوه و وسیله‌ای استفاده شده باشد؛ مثل پنهان‌کاری و وجیه‌سازی از یک‌سو و تحریک تمایلات مربوط به تنوع‌طلبی و کنجکاوی و نوجویی در سوی دیگر که در جوانان بیش از اقشار دیگر اثرگذار است. فضاسازی به‌نفع سوپه دوم در زمانه و زمینه‌ای که به مدرنیته تعلق دارد، یک پدیده فراگیر است و در حال کار در تمامی سطوح و عرصه‌ها. در عین حال بیشترین تجلیاتش را باید در «مراکز دانشگاهی»، «محافل روشنفکری» و «فضاهای رسانه‌ای» به‌دست آورد. باید میان فضاسازی به‌نفع یک ایدئولوژیک با آن‌دسته از تأثیراتی که فضاهای گفتمانی بر روی بخش غیرایدئولوژیک افکار دارند، فرق گذارد. اثر عامل دوم را ما به نحو مستقل، ذیل عوامل برون‌دینی آورده و بررسی کرده‌ایم.

عوامل برون‌دینی

عوامل برون‌دینی دیده شده در مدل، به اعتبار وجود دو هسته دافع و جاذب در درون و بیرون نظام و همچنین لزوم جداسازی زمینه‌های معرفتی از اجتماعی، در چهار دسته از هم تفکیک شده است. کار «گفتمان»، قالب‌گیری فکر و اندیشه است و از حیث تضعیف نقش عاملان و آزادی عمل ذهنی آنان، نظیر «ساخت‌های اجتماعی» عمل می‌کند؛ در عین حال به‌دلیل تمایز محملش که معرفت است، از آنچه در بستر عینی جامعه رخ می‌دهد، جدا گردیده است و به‌منابه دو عامل مستقل در مدل وارد شده‌اند. اوضاع گفتمانی: برای دستیابی به تصویر دقیق و کاملی از وضعیت گفتمانی یک جامعه در زمان مشخص، لازم است تصویر جامعی از گفتمان‌های مطرح و فعال در سطح جهانی در اختیار باشد؛ زیرا اوضاع جوامع از این حیث، بازتابی است از الگوی غالب جهانی به‌اضافه برخی عناصر بومی تأثیرگذار. دلیل این سرایت و مشابهت میان فضای بیرونی و درونی جوامع، توسعه وسایل ارتباطی است و امواجی که به‌تبع آن از مراکز تولید فکر و ایدئولوژی به‌سوی جوامع پیرامونی انتشار پیدا می‌کند. بی‌آنکه در این مجال کوتاه قصد تفصیل و توضیح بیش از این را داشته باشیم، به بیان همین نکته اکتفا می‌کنیم که جوامع تابع

و پیرامونی، بیش از متروپل‌ها، دچار به‌هم‌ریختگی و آشفتگی‌های گفتمانی هستند. این در عین حال که می‌تواند یک مزیت محسوب شود و امکانی برای خارج ماندن از تصلب و تحکم چارچوبه‌های گفتمانی؛ یک تهدید هم به‌شمار می‌رود؛ زیرا دشواری و هزینه‌های فراوانی را بر جامعه و آحادش تحمیل می‌کند. بالارفتن هزینه‌های تصمیم و عمل به‌شیوه آزمون و خطا و خسارت‌های ناشی از بی‌اعتمادی به الگوهای تجربه‌شده دیگران و از همه مهم‌تر، گیرافتادن در چنبره تضادهای گوناگون و تعارضات بی‌پایانی که به‌سبب وضعیت چندگفتمانی بر مردم و کشور عارض می‌شود، تنها بخشی از آنها است. خصوصاً برای جوامعی نظیر ایران که از یک‌سو درصدد مقابله با نفوذ و سرایت گفتمان‌های غربی و شرقی است و از سوی دیگر نمی‌خواهد همچون یک نظام بسته عمل کند و از قافله تمدن و توسعه عقب بماند. این درهم‌آمیختگی گفتمانی و دوگانگی‌های چالش‌برانگیز، بیش از هر چیز هویت ملی و انسجام اجتماعی ما را تهدید می‌کند و در ثانی، موجب تأخیر در پیشرفت جامعه و تأمین رفاه و آسایش عمومی می‌گردد. مجموع این شرایط را اگر با تسهیلات پدید آمده برای جابه‌جایی‌های مکانی در نظر آوریم، آنگاه اهمیت عوامل برون‌دینی و برون‌سیستمی دین‌گریزی آشکارتر می‌شود؛ زیرا جابه‌جایی و ازجا‌کنندگی اجتماعی، حتی در دنیای متکثر مدرن، ملازم با دگرذیسی‌های اعتقادی است و یکدیگر را به نحوی تکمیل و تضمین می‌کنند. با اینکه گفتمان یک‌سازه معرفتی است، اما نمی‌توان آن را در زمره عوامل دلیلی به‌شمار آورد. یک، به‌دلیل تقید و تحکم نهفته در آن و دو، به دلیل تعلقش به افکار و اندیشه‌های برون‌دینی. دین‌گریزی متأثر از اوضاع گفتمانی در واقع یک تصمیم و عملِ علتی است و ربط چندانی به قابلیت‌های دین ادبارشده و ایدئولوژی مورد اقبال ندارد.

شرایط ساختاری: اوضاع برزخی پیش‌گفته در «ساحت گفتمانی»، با شدت به‌مراتب بیشتری بر «شرایط ساختاری» جوامع در حال‌گذار حاکم است. این شرایط برای جامعه ما به مراتب حادث‌تر نیز هست؛ زیرا سنت دینی قدرتمندی در آن حضور دارد و به‌تبع برپایی و استقرار حکومت دینی، تلاش‌های مجدانه‌ای را هم برای مداخله و دست‌کاری در آن به‌منظور متلائم‌سازی هرچه بیشتر با آموزه‌های دینی در دستور کار دارد. این تلاش‌ها اگرچه هم‌سوی با توصیه‌های مدرن درباره ایستادن بر روی پای خود و گشودن راه‌های جدید است؛ در عین حال به‌مثابه یک الگوی بدیل، آن را در مقابل مدرنیته به‌عنوان گفتمان غالب و الگوی زیست رایج قرار می‌دهد. مسئله مهم‌تر اما در اینجاست که این رویارویی

و تقابل‌گفتمانی، بیش از آنکه یک چالش بیرونی و با طرف‌های خارجی باشد و موجب افزایش انسجام درونی گردد، بیش از حد تصور درونی شده است. یعنی نه فقط نیروهای اجتماعی سابقه‌دار، نظیر روحانیت و روشنفکران را رویاروی هم قرار داده؛ بلکه به درون روحانیت نیز رسوخ کرده و جریانات سیاسی وفادار به نظام را هم در برابر هم قرار داده است و نه فقط در بین نخبگان، بلکه در حال سرایت به بدنه اجتماعی هم هست. دوئیت و نفار رو به گسترشی که به حوزه عقاید و افکار و سیاست‌ها محدود نمانده و تجلیات آشکار و پنهانی نیز در ساختارهای اجتماعی و زندگی روزمره مردم پیدا کرده است. جنبه اخیر، یعنی وجود دوگانگی ساختاری و تأثیرات آن بر زندگی روزمره، بغرنج‌ترین جنبه این مسئله است که مزمن شدن آن می‌تواند جامعه را از پای در آورد. زیستن در یک ساختار درهم‌آمیخته از عناصر مدرن و غیرمدرن و قرار گرفتن مدام در برابر فرامین و هنجارهایی از دو گفتمان مغایر و حتی متنافی، کار را بر عامه مردم، خصوصاً افراد ساده‌گزینه دشوار می‌سازد و بالاخره برخی از ایشان را وادار به یک انتخاب مبنایی تر می‌کند. دین‌گزینی و هجرت اعتقادی یکی از این انتخاب‌های مبنایی برای فرار از موقعیت‌های مبهم و پرتنش و انتخاب‌گری‌های دائمی است. رفع سرگردانی در این سطوح مستلزم تأمل دائمی و جدی در دلایل برپایی حکومت دینی است در درجه اول و الگوی توسعه آن در مرحله ثانی^۱. گفتمان غالب: وقتی اندیشه پا به عرصه اجتماع می‌گذارد، دچار دو تنازل می‌گردد. اولاً ارزش و اهمیت حقیقت‌شناختی خود را از دست می‌دهد؛ به بیان شاید دقیق‌تر مردم، اعتنای کمتری بدین جنبه آن می‌کنند. ثانیاً صورتی ساده‌شده و متجمد پیدا می‌کند؛ یعنی قالب‌گیری می‌شود تا سهل‌تر و توسط افراد بیشتری فهم شود و به کار گرفته شود. این بدان‌روست که عامه مردم که بدنه اصلی هر جامعه‌ای را تشکیل می‌دهند، آن را چنین می‌پسندند. پس علت ظهور و رواج گفتمان‌ها بیش از هر چیز، حیات اجتماعی پیدا کردن معرفت است.

اعتبار و اهمیت یک اندیشه بر این سیاق، بیش از آنکه از اتقان و ارزش حقیقت‌شناختی آن نشئت گیرد؛ از رواج و مرجعیت یافتن آن سرچشمه می‌گیرد؛ فرایندهایی که خود ناشی از مناسبات قدرت در جامعه‌اند. گفتمان غالب بر این اساس، یعنی معرفتی که به هر طریق از مقبولیت و اعتبار اجتماعی برخوردار شده و در کارزار اجتماعی با معرفت‌های رقیب نیز از این رجحان به نفع خویش حداکثر استفاده را برده است و می‌برد.

۱. برای اشاراتی در این‌باره، نک: شجاعی‌زند، ۱۳۹۴: ۳۳۵-۳۱۱.

مدرنیته و هم‌بسته‌های آن در جهان کنونی، از چنین موقعیتی برخوردارند و از این‌رو در مقابله با هر اندیشه و گفتمانی، صرف‌نظر از قابلیت‌ها و آورده‌هایش، یک سر و گردن بالاتر می‌ایستد. همین امر مدرنیته را به مقصد جذاب کسانی بدل کرده که به هر دلیل از موقعیت و مایه‌تعلق کنونی خویش راضی نیستند و به‌دنبال جایگزینی برای آن می‌گردند. برای تقدم و تأخر میان آن ادبار و این اقبال هم نمی‌توان الگوی ثابت و روشنی ارائه کرد. به‌نظر می‌رسد که صورت غالب، رشد هم‌زمان و متناظر آنهاست؛ یعنی مقایسه‌ای خفی و دائمی میان گفتمانی که بدان تعلق داریم و مدرنیته، به‌مثابه گفتمان غالب، در جریان است. اینکه پیش‌تر در بحث از عوامل درون‌دینی دین‌گریزی به نقش بعضاً سوق‌دهنده روشنفکران دینی اشاره کردیم، ناظر به صلت و نسبتی است که با مدرنیته دارند و آن را به انحای طرق در بین مخاطبان خویش ترویج می‌کنند.

ساختار رایج: یکی از اسباب سیطره پیدا کردن و پیش‌افتادن یک گفتمان از دیگر گفتمان‌ها، وجود اجزای تکمیل‌کننده آن در ساحات دیگر است. مدرنیته از جمله گفتمان‌هایی است که از این حیث صورت یک دستگاه تام را پیدا کرده؛ یعنی علاوه بر هسته گفتمانی، واجد پیوست‌های همسویی در عرصه‌های نظری^۱، مرامی^۲، راهبردی^۳ و خصوصاً ساختاری^۴ است. با اینکه پیوست‌ها، خود از سوی گفتمان حمایت و تعذیه می‌شوند؛ در تحکیم و اعتباربخشی به آن نیز مؤثرند. گفتمانی که بتواند ایده‌های ذهنی و خواسته‌های آرمانی خود را عملی سازد و ساختار متناسب با آن را به‌منظور نهادینه‌سازی و تداوم‌بخشی به آن اوضاع پدید آورد، سرآمدی خویش را اثبات کرده است و لذا پایش را از میدان رویارویی‌های گفتمانی بیرون می‌کشد و به رده بالاتری از مناسبات با رقبا انتقال می‌یابد. کاستی‌های نظری و ضعف‌های عملی آن را بعد از این، کسی به حساب نارسایی‌های گفتمانی نمی‌گذارد و کلیت آن را زیر سؤال نمی‌برد؛ بلکه در زمره نقص و فتورهای محسوب می‌کند که ناشی از خبط و خطاهای کاربردی است و راه‌حل‌های درون‌گفتمانی دارند.

به راه افتادن موج گسترده‌ای از نظریه‌های پایان در عرصه‌ها و موضوعات مختلف، نتیجه همین تجربه دربرگیرندگی و تمامیتی است که مدرنیته بدان رسیده و با نظریاتی از این دست، در صدد تضمین و تحکیم آن است. اینکه مقصد تمامی دین‌گریزی‌ها در میان

-
1. Theoretical
 2. Ideological
 3. Strategic
 4. Structural

پیروان ادیان مختلف، مدرنیته و هم‌بسته‌های آن در عرصه‌های مختلف است، ناشی از همین پیش‌افتادگی و سیطره‌گفتمانی است. دین‌گریزی بر این اساس، نوعی آینده‌نگری است و شتافتن به سوی سرنوشت به ظاهر محتومی که در حال درنوردیدن عالم است و با استقبال زودرس آن می‌توان به مواهب بیشتری از آن دست یافت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ثبات و اطلاقی که ادیان بدان شهره‌اند، مربوط به ساحت آموزه‌ای آنهاست و ویژگی منتسب به ذوات مورد پرستش و نظامات حاکم بر هستی است و از آن هیچ حظی به دینداری نمی‌رسد؛ زیرا مقوله اخیر متعلق به عالم انسانی است و خود مجرای است برای تحول و صیروت انسان. وقتی دین متصف به ثبات، موضوع پیروی قرار می‌گیرد و به زندگی انسان‌ها وارد می‌شود، معروض انواع تغییرات قرار می‌گیرد که ما آن را در دو دسته و در نهایت در چهار نوع از هم تفکیک کردیم و از این طریق نشان دادیم که دین‌گریزی، تغییری است در موضوع پیروی؛ یعنی ترک متابعت از یک دین و پیوستن به مرام یا شبه دین دیگر. به همین رو تفاوت دین‌گریزی را با دیگر تغییراتی که در نوع و میزان دینداری رخ می‌دهد، در «قصدی بودن» آن یافتیم و تمایزش با دین‌گزینی (تغییر کیش) را در «مقصد تغییر»؛ زیرا از این تعبیر وقتی استفاده می‌شود که مقصد گریز و تغییر، دین نباشد؛ بلکه ایدئولوژی‌های رایج باشند.

با اینکه دین‌گریزی در دنیای جدید، به دلیل زمینه‌های مساعد معرفتی و ساختاری و رشد و رواج ایدئولوژی‌ها، از فراوانی و شتاب به مراتب بیشتری از قبل برخوردار شده است؛ اما هنوز در قیاس با جریان غالب که پیروی دینی باشد، یک رویداد فرعی محسوب می‌شود. این نه به دلیل ناچیز بودن تأثیرات ناشی از شرایط مدرن است؛ بلکه بدان روست که تنها بخشی از آن بر روی دین‌گریزی اثر گذارده است و تأثیرات دیگر آن را باید در ماجرای تغییر کیش و خصوصاً در تغییرات دینداری دنبال کرد. ما بی‌آنکه از کمیت و نسبت این پدیده در قیاس با دیگر تغییرات حادث شده در وضع پیروی و وضعیت دینداری اطلاع دقیقی داشته باشیم، در این مقال سراغ عوامل وقوع و رشد آن رفتیم و با احصای کامل آنها، به مدلی دست یافتیم که می‌تواند با رعایت ملاحظات، در بررسی واقعیت دین‌گریزی در جوامع و شرایط مختلف به کار آید. در همان حال اذعان کردیم که مطالعه جامع درباره این پدیده علاوه بر واکاوی و افراز مفهومی و نیل به شاخص‌های

معرف، مستلزم مراجعه به میدان و انجام بررسی‌های توصیفی دقیق‌تر است تا از میزان و کیفیت آن در واقعیت اجتماعی اطلاع حاصل شود. ادامه این مطالعه از طریق مقایسه با ادوار پیشین و جوامع دیگر، نشان خواهد داد که دین‌گریزی از چه روندی برخوردار است و تا چه حد به وضعیت بحرانی خود نزدیک شده است. مدل تبیینی ارائه‌شده در اینجا وقتی اهمیت و ضرورت پیدا می‌کند که قصد مداخله و کنترل دین‌گریزی در میان باشد. تکرار مطالعات میدانی در سطح تبیینی می‌تواند اولاً مدل نظری ارائه‌شده را اصلاح و تکمیل نماید و ثانیاً سهم و وزن هر یک از عوامل را در موقعیت‌های خاص و اقسام مختلف اجتماعی تاحدی روشن نماید. اولویت‌شناسی راهبردی به‌منظور مداخله و اصلاح وضعیت پیروی دینی از دل چنین مطالعاتی به‌دست می‌آید.

منابع

۱. آرون، ریمون. (۱۳۷۰). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*. باقر پرهام. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۲. استپلویچ، لارنس. (۱۳۷۳). *هگلی‌های جوان*. فریدون فاطمی. تهران: مرکز.
۳. بودون، ریمون. (۱۳۷۵). *منطق اجتماعی: روش تحلیل مسائل اجتماعی*. عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: جاویدان.
۴. سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۳). *قبض و بسط تئوریک شریعت*. تهران: صراط.
۵. سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۴). *درس‌هایی در فلسفه علم‌الاجتماع*. تهران: نشر نی.
۶. سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۸). *بسط تجربه نبوی*. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۷. سروش، عبدالکریم؛ محمد مجتهدشبه‌ستری؛ مصطفی ملکیان و محسن کدیور. (۱۳۸۱). *سنت و سکولاریسم*. تهران: صراط.
۸. شجاعی‌زند، علی‌رضا. (۱۳۸۱). *عرفی‌شدن در تجربه مسیحی و اسلامی*. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۹. شجاعی‌زند، علی‌رضا. (۱۳۹۱). *روندهای شکل‌گیری دینداری*. *دوفصلنامه علوم اجتماعی*. سال نهم. شماره ۲.
۱۰. شجاعی‌زند، علی‌رضا. (۱۳۹۲). *ذات‌انگاری دین*. *دوفصلنامه جستارهایی در فلسفه دین*. سال دوم. شماره ۳. پاییز و زمستان.
۱۱. شجاعی‌زند، علی‌رضا. (۱۳۹۴). *دین در زمانه و زمینه مدرن*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۲. کانت، ایمانوئل. (۱۳۸۰). *دین در محدوده عقل تنها*. *منوچهر صانعی دره‌بیدی*. تهران: نقش و نگار.
۱۳. کوزر، لوئیس. (۱۳۸۰). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. محسن ثلاثی. تهران: علمی.
۱۴. مجتهدشبه‌ستری، محمد. (۱۳۷۹). *نقدی بر قرائت رسمی از دین*. تهران: طرح نو.
۱۵. مجتهدشبه‌ستری، محمد. (۱۳۸۲). *تأملاتی در قرائت انسانی از دین*. تهران: طرح نو.
۱۶. نیک‌پی، امیر. (۱۳۸۴). «دینداری جوانان». *گزارش سخنرانی در انجمن جامعه‌شناسی ایران*.

<http://www.isa.org.ir>

17. Bainbridge, W. S. (1997). *The Sociology of Religious Movements*. New York & London: Routledge.
18. Bellah, R. (1964). Religious Evolution. in: *American Sociological Review*. 29: 358-374.
19. Berger, P. L. (ed.) (1999). *The De-Secularization of the World: Resurgent Religion and World of Politics*. Washington D. C.: Ethics and Public Polity Center.
20. Dobbelaere, K. (1999). Towards an Integrated Perspective of the Processes Related to the Descriptive Concept of Secularization. *Washington: Fall*. 60 (3): 229-247.

21. Khosrokhavar, F. (2007). The New Religiosity in Iran. *Social Compass*. 54(3). PP 453-463.
22. McGuire, B. M. (1981). *Religion: The Social Context*. Wadsworth. California.
23. Wilson, B. & J. Cresswell. (eds.) (1999). *New Religious Movements*. New York & London: Routledge.
24. Woodhead, L. & P. Heelas. (2000). *Religion in Modern Times*. Blackwell. Oxford.